

چشم‌انتظاری دوازده سائنه

روایتی از شهید عباسعلی مظفری بایگی که پیکرش پس از ۱۲ سال پیدا شد

عباس علی کمک خرج خانه بود

پدر یا مزد کارگری بچه‌ها را بزرگ کرده بود. آدم زحمت کشی بود، اما به هر حال وضع مالی خوبی نداشتند. عباس علی نمی توانست گوشه‌ای بنشیند و کمکی نکند. درس و مدرسه را تا سیکل خواند و دیگر ادامه نداد. به جای آن، آستین‌ها را بالا زد و در کارخانه‌های مشغول به کار شد. به گفته اصغر، برادر عباس، او کار را عار نمی دانست؛ به همین دلیل، اوایل کارگر روزمزد بود و بعد از مدتی که کار کردن و جدیت او را دیدند، استخدامش کردند. عباس در تمام آن مدت، بیشتر مزدی را که می گرفت به پدرم می داد تا در خرج خانه کمک حال باشد.

باید به جبهه بروم

اصغر مظفری ادامه می دهد: سال ۶۳ بود که عباس دائم می گفت می خواهد به جبهه بروم. بادم است آن موقع پدرم به او می گفت تو و سربازی، من پیرمرد هستم و می توانم تو را معاف کنیم، اما برادر می گفت باید به جبهه بروم. جنگ است. الان کشور ما نیاز به نیرو دارد. باید از کشورمان دفاع کنیم.

«هیچ کس حریف عباس علی نشد. چهار سالی بود که سرکار می رفت و استخدام شده بود، اما همه را رها کرد و به جبهه رفت. حتی آموزشی هم نرفت و مستقیم او را به کردستان بردند. ابتدا آموزش‌ها را در کردستان گذراندند و بعد گردان را به جنوب برده بودند.» این جملات را اصغر درباره روزهای اعزام برادرش می گوید.

اولین و آخرین مرخصی

عباس علی دو ماه بعد از اینکه به خدمت رفت، چند روزی به مرخصی آمد تا امتحان گواهی نامه رانندگی را بدهد. به گفته اصغر، آن زمان این طور نبود که هر روز بتوان امتحان رانندگی داد؛ «هر ۶ ماه یک بار امتحان می گرفتند و من و برادرم با هم ثبت نام کرده بودیم. عباس آمد، امتحان داد و باز به منطقه برگشت؛ من هم گفت هر وقت گواهی نامه آمد، زحمت گرفتن را بکن. گواهی نامه‌ای که هیچ وقت به درد عباس نخورد.»

شهادت عباس علی

اصغر می گوید: برادرم قد بلند بود؛ به همین دلیل در جبهه از بی جی زن شده بود. در جبهه فعال بود، تازمانی که برای عملیات بدر در نینوا در منطقه هورالعظیم فرستاده شد. عملیات در دل نینواها انجام می شد. آن طور که حسین، رفیق و هم‌تیم عباس علی می کند، روز عملیات، نیروها در تیم‌های شش نفره ردیف شده بودند تا با قایق‌ها برای شروع عملیات بروند. عباس علی آری بی جی زن بود و حسین تک تیراندا؛ به همین دلیل گروه‌هایشان جدا از هم بود. قایقی که عباس علی در آن نشسته بود، جلوتر از قایق حسین حرکت کرده بود. قایق را دشمن زده و رزمندگان شهید شده بودند. البته گفته‌اند عملیات بدر جزو عملیات‌هایی است که خیلی از نیروها در آن شهید شده‌اند.

آن طور که اصغر از قول حسین تعریف می کند، حسین، رفیق روزهای هم سنگری عباس علی، باور نمی کند و زمانی که به مقر برمی گردد، از همه سراغ عباس را می گیرد، اما هیچ رد و نشانی از او پیدا نمی کند.

بی قراری‌های هرروزه پدر در بی خبری از عباس

اصغر می گوید: هشت روز بعد از این عملیات، کیف عباس را برای ما آوردند. یک دست لباس سربازی و نامه‌ای در آن بود که روی آن نوشته شده بود «وصیت نامه». همه شوکه شده بودیم. اما مادر و به خصوص پدر هنوز هم امید



باران مهرانی

هر چه می گذشت، چروک‌های صورت پدر بیشتر و کم‌تر خمیده‌تر می شد. اما بازم هر روز شال و کلاه می کرد و می رفت تا سراغی از عباس بگیرد. سال‌ها بود که هر بار کسی در خانه را می کوید، پدر بی قرار سرش را رو به در می خراشد و به نوه‌ها می گفت: «زودتر

در را باز کنید؛ حتماً این بار خبری از عمویتان آورده‌اند.» آن طور که اصغر مظفری، برادر بزرگ‌تر عباس برام می گوید، پدرش تا زمانی که عباس برگرده، روز و شب بی قرار بود. مادرشان صبور و آرام‌تر از پدر بود. گاهی خانواده‌ها گونه‌های خیس از اشک او را می دیدند، اما انگار مادر بیشتر دل‌تنگی و بغض‌هایش را فرو می خورد تا مرهمی باشد برای دل بی قرار پدر.

عباس علی، فرزند سوم خانواده بود. سه

برادر و دو خواهر بودند. عباس علی با همه طوری رفتار می کرد که ذره‌ای دلخوری در دل آن‌ها نباشد، به همین دلیل همه اعضای خانواده، فامیل و محل او را دوست داشتند؛ حتی برادر بزرگ‌تر عباس علی که با آن‌ها برادر ناتنی بود و مادرش را هم زمانی که دوساله بود، از دست داده بود، قلباً عباس علی را دوست داشت.

اصغر اما رفیق گرمابه و گلستان غیبت می شد، نمی‌آستاد.

جیک و پوک هم خبر داشتند. اصغر از آن روزها این طور تعریف می کند: در مشهددلی گوسفند داشتیم و من و عباس با هم آن‌ها را به چرا می بردیم. خیلی با هم صمیمی بودیم. عباس پسر متین و آرامی بود. اهل غیبت کردن نبود. آن زمان جوان ترها در کوچه و خیابان دور هم جمع می شدند و حرف‌های بیپوده می زدند یا غیبت می کردند، اما عباس علی جایی که غیبت می شد، نمی‌آستاد.

می گفت و حتی گاهی او را می دیدیم که پشت خاکریز مشغول نماز و راز و نیاز بود.

دامادی بماند بعد از پایان خدمت

اصغر سال‌هاست که در مغازه کفاشی خود مشغول به کار است، اما عکس‌های قاب شده عباس علی در گوشه و کنار مغازه‌اش به چشم می خورد و عکس‌هایی که عباس در جبهه با هم‌زمانش انداخته است را تا نخورده نگه داشته است. او ادامه می دهد: بادم است قبل از اینکه به جبهه بروم، پدر و مادر می خواستند او را داماد کنند؛ حتی دختری را هم برای او در نظر داشتند. دختر یکی از آشنایان خانوادگی مان بود که وضع مالی‌شان هم از ما بهتر بود. عباس علی زیر بار نمی‌رفت؛ حرفش این بود که تا به خدمت نروم و آن را تمام نکنم، نمی‌خواهم داماد شوم. جدای از این، می‌گفت اگر روزی بخواهم داماد شوم، با خانواده‌ای وصلت می‌کنم که هم کف قابل‌گرفته را ندارد. پدر و مادر عزیزم می‌دانم که برایم زحمت بسیار کشیده‌اید و من به شما کواهی کرده‌ام. از من راضی باشید. اگر من به سلامتی آمدم، دعا کنید. اگر هم نیامدم، باز هم دعا کنید. پدر جان من مبلغی پول در دو دفترچه بانکی دارم؛ آن را بگیرد. من به کسی بدهکار نیستم. پدر جان من تا الان که این وصیت نامه را برای شما می‌نویسم، و مادرم از من راضی باشید. اگر راضی نباشید، چه کنم؟ هم اکنون که این اشک بر چشمانم حلقه زده است. این وصیت نامه را که از لابه‌لای کوه‌ها و دره‌ها می‌گذرد، پذیرا باشید و... اگر بد نوشته‌ام شما خوب بخوانید. اگر شب توشتم شما روز بخوانید.

اصغر می‌گوید: پدر و مادرم، برادرم عباس را جور دیگری دوست داشتند؛ به این دلیل که پسر صبور بود. آن قدر که او را می‌خواستند که شاید اگر من شهید شده بودم، این قدر پدرم غصه نمی‌خورد. پدرم فوت کرده است، اما مادرم حالا در بستر بیماری است. مادرم هنوز که هنوز است، می‌گوید زمانی که برادر جان چاره‌سار بود به رسم قدیمی‌ها می‌خواستیم به او بلغور بدهیم، اما دو زن که پوششیه به چهره داشتند، گفتند

شهر

روزنامه شهرامید وزشک

شنبه ۲۳ اسفند ۱۳۸۳ شماره ۳۰۷

۵۷

تاریخ

قالب خاطره



خنده تو زیباست

مردان وطن حتی هنگام جانبازی و شهادت می خندیدند.

تقویم تاریخ

سالروز عملیات‌های موفقیت آمیز دفاع مقدس

در تقویم روزهای دفاع مقدس، هفته‌ای که پیش رو داریم، با نام عملیات‌هایی که در آن‌ها رزمندگان بسیاری برای دفاع از خاک وطنمان به قلب نیروهای دشمن رفتند، نام‌گذاری شده است؛ عملیات‌هایی که برای ما نام آشنا هستند و یاد و خاطره شهادت‌های زیادی با این روزهای تقویم دفاع مقدس گره خورده است. تاریخچه کواهی از این عملیات‌ها را با هم مرور می‌کنیم.

عملیات موفقیت آمیز امام مهدی (عج)

۲۶ اسفندماه سال ۵۹، روزی است که در تقویم دفاع مقدس، مربوط به عملیات امام مهدی (عج) است. این عملیات با هدف عقب راندن دشمن از شهر و منطقه سوسنگرد و به منظور انهدام دشمن در غرب سوسنگرد تا روستای اخیمر صورت گرفت. سپاه و بسیج با پشتیبانی از تش، حمله را آغاز کردند و دو ساعت بعد یعنی در ساعت ۱۰ صبح عملیات با موفقیت انجام گرفت.

بیماران شیمیایی شهر حلبچه

روز ۲۸ اسفندماه سال ۶۶ در تقویم دفاع مقدس، یادآور بیماران شیمیایی شهر حلبچه توسط رژیم بعث عراق است. این بمباران توسط رژیم بعث عراق در واکنش به آنچه همکاری اکراد با نیروهای ایرانی و خیانت به صدام نامیده می‌شد، صورت گرفت. در پی این حمله حدود ۵ هزار تن از مردم حلبچه که غیرنظامی بودند، کشته شدند.

عملیات فتح المبین و پیروزی قاطع نیروهای ایرانی

یکم فروردین سال ۶۱، سالروز عملیات فتح المبین است که در غرب رودخانه کرخه، غرب دزفول، شوش و منطقه عمومی غرب رودخانه کرخه صورت گرفت. این عملیات با تلفات زیاد انسانی پس از ۷ روز نبرد سنگین و با پیروزی قاطع نیروهای ایرانی و عقب‌نشینی ارتش عراق به پایان رسید.

نقطه پایان کربلای ۵

ششم فروردین ماه سال ۶۶ در این تقویم، پایان عملیات کربلای ۵ خوانده شده است. عملیات نظامی تهاجمی از سوی نیروهای مسلح ایران، علیه نیروهای ارتش عراق صورت گرفت. این عملیات برهنه‌ترین و پر تلفات‌ترین عملیات جنگ بود و از آن به عنوان آغازی بر پایان جنگ ایران و عراق یاد می‌شود. در نتیجه این عملیات، اگرچه نیروهای نظامی ایران از دستیابی به هدف اصلی عملیات یعنی تسخیر شهر بصره، بازماندند، توانستند حدود ۱۵۰ کیلومتر از منطقه اشغال شده سلجمه را آزاد کنند و قسمت‌هایی از جنوب عراق را به تصرف خود درآورند.

عملیات غرور آفرین بیت المقدس ۴

ششم فروردین سال ۶۷ نیز در تقویم دفاع مقدس، عملیات بیت المقدس ۴ نام گرفته است. این عملیات غرور آفرین در هفته نخست فروردین و با رمز «یا باعبد... (ع)» و با هدف فتح ارتفاعات مشرف بر سد در بندین خان استان سلیمانیه عراق و تکمیل عملیات والفجر ۱۰ توسط یگان‌های رزم سپاه و بسیج انجام شد.

مرحله پایانی فتح المبین

روز هفتم فروردین ماه سال ۶۱ نیز زمان آغاز مرحله پایانی عملیات فتح المبین است. عملیاتی که بسیاری بر این باورند که این عملیات، نقطه عطف جنگ ایران و عراق بود که در نهایت منجر به بیرون راندن نیروهای عراقی از بخش بزرگی از خاک خوزستان شد.

پیروزی چندباره عملیات فتح المبین

در تقویم دفاع مقدس، روز هشتم فروردین سال ۶۱، پایان پیروزی مرحله چهارم عملیات فتح المبین و انهدام سپاه چهارم عراق در جبهه شمال خوزستان و رسیدن به مرز فکه-العمار و نشان می‌دهد.

عملیات محور کرخه-دزفول

۱۵ فروردین ماه سال ۶۰ نیز در این تقویم، یادآور عملیات محور کرخه-دزفول است. در این عملیات که با حضور نیروهای سپاه و کمک ارتش صورت گرفت، در دو محور تیر چشمه، سه کیلومتر پیشروی شد. اما در محور پل نادری، مواضع تصرف شده نیروهای خودی، با پانک دشمن دوباره اشغال شد. این عملیات غیر کلاسیک و محدود در نیمه فروردین انجام شد و طی آن رزمندگان خودی با اهدای ۲۰ شهید، ۱۵ دستگاه تانک و نفربر، دشمن را منهدم کردند و ۱۶۱ تن از نیروهای عراقی کشته، زخمی و اسیر شدند.

شهادت سردار چراغچی

۱۸ فروردین سال ۶۴، شهادت سردار ولی... چراغچی، جانشین لشکر ۵ نصر در عملیات بدر منطقه جزیره مجنون است. سردار چراغچی، زاده مشهد بود. وی از قدرت برنامه‌ریزی و طراحی بی نظیری برخوردار بود. درباره خصوصیات اخلاقی او نیز آمده است که تواضع و فروتنی بیش از حد وی، خیلی از دوستان و حتی بیگانه‌ها را بارها و بارها خجل و شرمند کرده بود. به گفته رزمندگان هم سنگر او، مقام‌هایی که به او تفویض می‌شد، از او انسانی مصمم‌تر می‌ساخت.

سالروز عملیات کربلای ۸

روز ۱۸ فروردین سال ۶۶ نیز سالروز عملیات کربلای ۸ در منطقه شرق بصره است. این عملیات به منظور پاسخ‌گویی به شرارت‌های عراق در حمله به تأسیسات و منابع اقتصادی کشور و برهم زدن امنیت خلیج فارس، انهدام ماشین جنگی و تحکیم مواضع به دست آمده در عملیات کربلای ۵، در منطقه بصره توسط نیروهای سپاه پاسداران اجرا شد. رزمندگان اسلام با عبور از موانع ابتدایی مختلف از جمله میدان‌های مین، سیم‌های خاردار و با استفاده از اصل غافلگیری و تاکتیک‌های رزمی، خطوط دفاعی دشمن را در هم کوبیدند.

شهید عباس علی مظفری بایگی، ۱۸ آبان ماه سال ۶۳ به سربازی اعزام شده است و چهار ماه بعد یعنی ۲۳ اسفندماه همان سال در منطقه هورالعظیم به شهادت رسید

